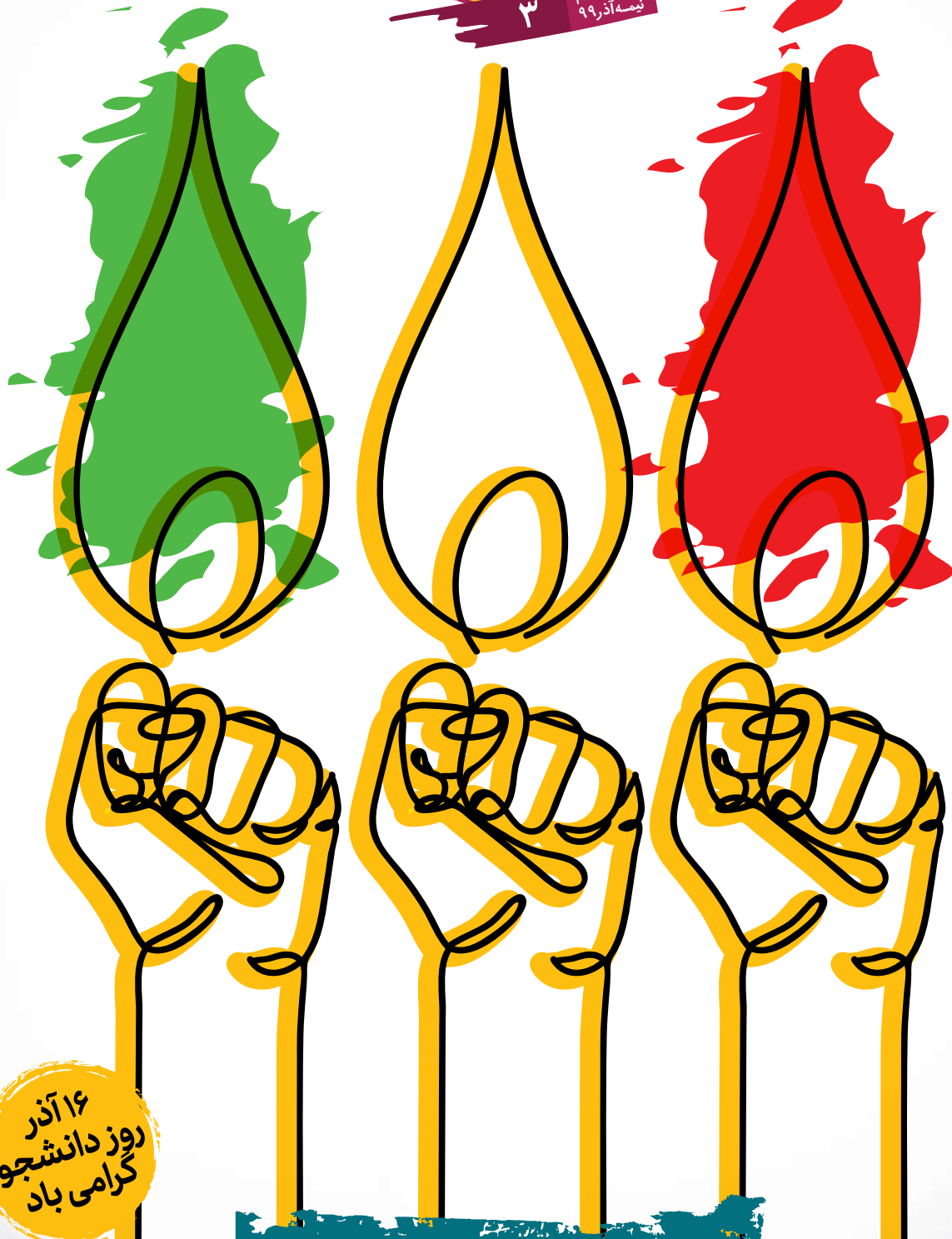




نشریه فرهنگی  
اجتماعی و دانشجویی

۳

شماره سوم  
نیمه آذر ۹۹



۱۶ آذر  
روز دانشجویی  
گرامی باد

## چه اتفاقی افتاد؟

مروری بر حادثه ۱۶ آذر ۱۳۳۲ و شکل‌گیری روز دانشجویی



## شیرین، مثل خواب...

**+** خدایا! کاری کن از پدر و مادرم حساب ببرم؛ انگار که پادشاهان سخت‌گیری هستند و به آنها خوبی کنم؛ انگار که مادر مهربانشان هستم. تازه این خوبی کردن و حرف گوش کردن، به نظرم خیلی هم شیرین بیاید؛ شیرین، مثل خواب کسی که خیلی وقت است نخوابیده، خوش طعم، مثل مزه آب توی دهان کسی که خیلی تشنه است. طوری بشود که آرزوی آنها را بیشتر از آرزوی خودم بخواهم؛ دل خوشی آنها را بیشتر از خوش بودن دل خودم بخواهم و هر لطف کوچکی به من می‌کنند، به نظرم خیلی بزرگ بیاید و هر لطف بزرگی در حقشان می‌کنم، به نظرم خیلی کوچک بیاید.

خدایا! صدایم پیش آنها آرام باشد و حرف‌هایم دوست‌داشتنی باشد و با آنها نرم و لطیف باشم و دلم پراز مهرشان باشد و دوستشان باشم و برایشان دل بسوزانم.

خدایا! به خاطر تربیت کردن من، به خاطر لطفی که به من کردند، بهشان پاداش بده.

صحیفه سجادیه، دعای بیست و چهارم، ترجمه فاطمه شهیدی

نگارخانه

نشریه فرهنگی  
اجتماعی و دانشجویی  
شماره سوم / نیمه اول ۹۹

نگاهی از تو

۲

## دشمن خارجی یا اضمحلال درونی؟!

التهابی یا سایتوکایینی، همین جاست. در این مرحله، تمام پزشکان، اکسیژن، داروهای موجود و... دست به دعا می‌شوند تا سیستم دفاعی بدن، کوتاه بیاید و سلول‌های بی‌زبان خودی را به تاراج نبرد. در حقیقت، از یک جایی به بعد، سلول‌های «خودی»، هم راستا با سلول‌های «بیگانه»، شروع می‌کنند به تخریب و تحلیل یافتن‌های حیاتی بدن و به هر جارخنه‌کنند، نابودش می‌کنند؛ حتی از سلول‌های بیگانه هم پیشی می‌گیرند! بیشتر از همه هم عمود ریه، مورد تهاجم قرار می‌گیرد و سرانجام...

در واقع، سلول‌های ایمنی خودی که اتفاقاً از سلول‌های مهم و «خواص» هم بودند و روزی حاضر بودند بمیرند تا پای سلول بیگانه به بدن باز نشود، راه را گم می‌کنند و می‌روند در زمین «دشمن» بازی می‌کنند... و هی گل به خودی می‌زنند... هی گل به خودی می‌زنند...

در این میان، افرادی که زمینه اضطراب مزمن و ترشح فاکتورهای التهابی را دارند، بیشتر در معرض آسیب قرار می‌گیرند و تخریب این توفان، در آنها شدیدتر است. بنابراین، بدنی که بارخنه‌تدریجی ویروس، متلاطم شده بود، بیشتر از آنکه تسلیم سلول‌های بیگانه شود، به دست نیروهای خودی، نابود می‌شود. بله، متاسفانه در بیماری کرونا هم خطر اضمحلال درونی، کمتر از دشمن خارجی نیست!

روشن است که برای درمان ماندن از گزند این ویروس هزارچهره - که اگر جدی گرفته نشود، مراکز حیاتی را منهدم می‌کند - باید دو اقدام مهم انجام داد: اول آنکه با عمل به دستورالعمل‌های امنیتی، «مرزهای ورودی» را کنترل کرد و در گام بعدی، با «کاهش تنش سلول‌های خودی» و «افزایش قوای سیستم دفاعی داخلی»، بدن را برای «نفوذ» احتمالی سلول‌های «بیگانه»، تجهیز کرد. سلامت باشید.

✚ در بیماری کرونا، افرادی که مضطرب هستند، آسیب بیشتری را تجربه می‌کنند و متاسفانه، حتی ممکن است...! اما چرا؟!

در این مجال کوتاه، خیلی خودمانی، به کووید-۱۹ و ارتباطش با اضطراب می‌پردازیم. با ورود این ویروس به هر بدن عاقل و بالغی، مکانیسم‌های دفاعی بدن، شروع می‌کنند به مبارزه با این میهمان ناخوانده. در ۸۰ درصد موارد، پیروزی می‌شوند و فووش زحمت چند روزی عطسه و سرفه و کمی تب را روی دوش می‌زبان، باقی می‌گذارند. مشکل، سر آن حدود ۲۰ درصدی است که ویروس، یک هفته پس از ورود به بدن فرد، تازه پسرخاله می‌شود و لنگر می‌اندازد؛ درست وسط ریه.

قاعدتاً در یک هفته اول، سلول‌های دفاعی بدن، دندان روی جگر می‌گذارند و سعی می‌کنند با زبان خوش و مکانیسم‌های دفاعی رایج، شروویروس را کم کنند؛ اما اگر موفق نشوند، کار بالا می‌گیرد و جنگ و گریز، در بدن به راه می‌افتد. از یک طرف، ویروس، راه و چاه‌های محیط جدیدش را شناخته و به سرعت تکثیر می‌شود و هر لحظه نیروی تازه نفس اضافه می‌کند؛ از آن طرف هم بدن هر چه فرمانده و پیاده‌نظام دفاعی دارد را فرا می‌خواند برای دفاع از جسم رنجوری که طی چند روز، دست به گریبان شدن با ویروس، حسابی خسته و ضعیف شده است. کار به جایی می‌کشد که آن قدر سیستم ایمنی، تحت فشار قرار می‌گیرد که دیگر به سیم آخر می‌زند و چشمش را به روی سلول خودی و بیگانه می‌بندد و حریص می‌شود برای از بین بردن و تازاندن. توفان

✚  
برای در امان ماندن از گزند این ویروس هزارچهره - که اگر جدی گرفته نشود، مراکز حیاتی را منهدم می‌کند - باید دو اقدام مهم انجام داد: اول آنکه با عمل به دستورالعمل‌های امنیتی، «مرزهای ورودی» را کنترل کرد و در گام بعدی، با «کاهش تنش در سلول‌های خودی» و «افزایش قوای سیستم دفاعی داخلی»، بدن را برای «نفوذ» احتمالی سلول‌های «بیگانه»، تجهیز کرد

## قیمت‌ها شکسته شد!

فاطمه شهیدی

روی شیشه نوشته «قیمت‌ها شکسته شد». ما پشت ویتترین صف می‌کشیم تا شاید کلاهی یا پیراهنی را ارزان‌تر از آنچه می‌ارزد بفروشند؛ صف می‌کشیم و نوبت می‌گذاریم. هول می‌زنیم. از هر کدام دو تا می‌خریم برای روزهای مبادایی که گاهی اصلا نمی‌آیند. مردی، گنجی را حراج کرده است؛ گنجی را بی بهای می‌فروشد. گفته لازم نیست چیزی بدهید؛ یعنی اگر گفته بود لازم است هم ما چیزی در خور این معامله نداشتیم. گفته فقط ظرف بیاورید؛ ظرف! حجمی که در آن بشود چیزی ریخت؛ گنجایش گنج.

هیچ کس نمی‌آید؛ هیچ کس صف نمی‌بندد.

مرد فریاد می‌زند: «بی‌بها پیمانه می‌کنم اگر کسی را ظرفی باشد»<sup>۱</sup> و ظرف نیست و گنجایش گنج در هیچ کس نیست.

ما از کنار این حراج بزرگ، خیلی ساده می‌گذریم و می‌دویم سمت جایی که جورابی را به نصف قیمت معمولش می‌فروشند. ظرف‌های ما، این دل‌های انگشتانه‌ای است. چی در آن جامی شود که او بخواهد بی‌بها به ما ببخشد؟

ما به اندازه یک پیاله گندم عشق هم جا نداریم. کف دستی دانایی اگر در ما

بریزند، پر می‌شویم. سرریز می‌کنیم و غرور از چشم‌ها و زبان هامان بیرون می‌تراود.

با ما چه کند این مرد که گنجی را حراج کرده است؟

گم شده‌ایم؛ سرگردان در کوچه‌های زمین. نشانی در دست، مبهوت به تمام درهای بسته نگاه می‌کنیم. هیچ کدامشان شبیه دری نیستند که ما گم کرده‌ایم. شبیه جایی نیستند که روزی از آن راه افتادیم و حالا دلمان می‌خواهد به آن برگردیم. مرد، ایستاده کنار دیوار کوچک. ما گیج و سردرگم از کنارش رد می‌شویم. دستمان را می‌گیرد. یک لحظه چشم در چشم می‌شویم.

می‌گوید: «کجا»؟

می‌گوییم: «ره‌امان کن! پی جایی می‌گردیم». می‌گوید: «من بلد راهم؛ پی‌ام بیایید؛ می‌رسانمتان».

می‌گوییم: «نه، خودمان می‌گردیم؛ خودمان می‌یابیم».

می‌گوید: «این کوچه زمین است؛ نشانی شما اصلاً مال این طرف‌ها نیست».

مکت می‌کند. زیر لب می‌گوید: «من به راه‌های آسمان، داناترم تا راه‌های زمین»<sup>۲</sup>.

می‌گوییم: «نه، گم شده ما همین جا لابه‌لای آدم‌های زمین است».

از کنارش می‌گذریم و باز گم می‌شویم؛ بیشتر از قبل.

می‌گوید: «پیش از آن که بروم، سؤالی پرسید»<sup>۳</sup>. ما می‌خندیم. سؤال؟ کی حوصله دارد چیزی پرسد؛ ما همه چیز را می‌دانیم. ما این قدر با این خاک پست، هم عیار شده‌ایم که همه فراز

و فرودهایش را می‌شناسیم؛ همه تپه‌ها و دره‌ها را.

مرد می‌پرسد: «مگر همه جهان همین خاک است»؟

می‌گوییم: «برای ما بله» و تا بخواهد چیزی بگوید می‌خندیم.

یکی مان به مسخره می‌گوید: «تو اگر دانایی، موهای سر من را بشمار» و چشم‌های مرد، به اشک می‌نشیند.

مرد، خبر بزرگ است؛ نبأ عظیم<sup>۴</sup> و ماعادت داریم خبرهای بزرگ را تکذیب کنیم و دل بیندیم به خبرهای کوچک؛ به اینکه امروز چی ارزان شده یا در کدام اداره می‌زمی دهند یا...

ما خبر بزرگ را تکذیب می‌کنیم؛ علی‌را. نبأ عظیم را باور نمی‌کنیم و علی مجبور می‌شود نفرینمان کند؛ چه نفرینی! «خدایا! مرا از اینها بگیر». از این بالاتر، نمی‌شد چیزی گفت. مردمی که بودن او را نمی‌فهمند، باید به نبودنش گرفتار شوند. می‌گوید: «خدایا! من از اینها خسته‌ام؛ اینها از من. مرا از اینها بگیر»<sup>۵</sup> و ما تا ابد، در تاریکی بعد از این نفرین، دست و پا می‌زنیم.

### پی‌نوشت:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۷۰
۲. همان، خطبه ۱۸۹
۳. همان.
۴. سوره نبأ، آیه ۲
۵. نهج البلاغه، خطبه ۲۵



ما خبر بزرگ را تکذیب می‌کنیم؛ علی‌را. نبأ عظیم را باور نمی‌کنیم و علی مجبور می‌شود نفرینمان کند؛ چه نفرینی! «خدایا! مرا از اینها بگیر». از این بالاتر، نمی‌شد چیزی گفت. مردمی که بودن او را نمی‌فهمند، باید به نبودنش گرفتار شوند و ما تا ابد، در تاریکی بعد از این نفرین، دست و پا می‌زنیم

## چه اتفاقی افتاد؟

مروری بر حادثه ۱۶ آذر ۱۳۳۲ و شکل‌گیری روز دانشجو

علیرضا محمدی

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، شاه که در پی شکست کودتای اول در ۲۵ مرداد ۳۲، از طریق بغداد به رم گریخته بود، در ۳۱ مرداد، به تهران بازگشت و در صدد برآمد تا با کمک اربابان انگلیسی و آمریکایی خود، قدرت را بیش از پیش، قبضه کند. از این رو، نخست‌وزیر دولت کودتا، سپهبد زاهدی، در نامه‌ای به آیزنهاور، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، ضمن اعلام تلاش برای بهبود وضع بین‌المللی ایران و تجدید مناسبات سیاسی ایران و انگلیس، از آمریکا برای آنچه «نجات ایران از هرج و مرج اقتصادی و مالی» می‌نامید، تقاضای کمک فوری کرد.

در شهریور همان سال، دولت آمریکا، موافقت خود را با پرداخت مبلغ ۲۳/۴ میلیون دلار بابت کمک‌های فنی سالانه، اعلام و نیز مبلغ ۴۵ میلیون دلار کمک بلاعوض به ایران اعطا کرد. بعدها معلوم شد که آمریکایی‌ها ۵ میلیون دلار از این مبلغ را بابت دستمزد زاهدی و اطرافیانش در قبال کودتا پرداخته بودند. اگرچه آمریکایی‌ها هدف خود را کمک به دولت جدید ایران برای «اعاده ثبات در کشور» و «پیشرفت اقتصادی» عنوان می‌کردند، اما واقعیت این بود که آنها ارسال کمک‌های مالی به دولت کودتا را به منظور سازماندهی دوباره ارتش و دستگاه اداری، در جهت مقابله با فشار شوروی در مرزهای شمالی و مبارزه با قدرت حزب توده در داخل، ضروری می‌دانستند و از سوی دیگر، تسلط همه جانبه بر ایران و منابع نفتی آن را تعقیب می‌کردند.

درک کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد، برای مردم آزاده و مسلمان ایران، سنگین بود. در ایام عزاداری ماه محرم آن سال (شهریورماه ۱۳۳۲)، تهران شاهد برپایی تظاهرات گسترده‌ای بود و تظاهرکنندگان، با وجود دخالت مأموران شهریاری و واحدهای لشکر نظامی ضدشورش پایتخت، همچنان به اعتراضات خویش ادامه دادند. صبح روز عاشورا نیز راهپیمایی با شعارهایی در اعتراض به حاکمیت پهلوی دوم و نیز شعارنویسی بر در و دیوار شهر بر ضد رژیم مستبد و خودکامه، انجام گرفت.

با آغاز سال تحصیلی و بازگشایی دانشگاه‌ها در مهرماه، بر اثر خیزش‌های مردمی و تحریکات دانشجویی، اوضاع سیاسی رو به وخامت بیشتر نهاد. دانشجویان با راه‌اندازی تظاهرات، پخش اعلامیه و تعطیلی کلاس‌های درس، آشکارا خشم و نفرت خود را نسبت به دیکتاتوری حاکم ابراز داشتند. اولین تظاهرات یک‌پارچه مردم بر ضد رژیم کودتا، در ۱۶ مهر ۱۳۳۲ اتفاق افتاد و دانشگاه و بازار به طرفداری از تظاهرکنندگان، اعتصاب کردند. این تظاهرات به قدری سنگین بود که کودتاچیان وارد معرکه شدند و طاق بازار را بر سر بازاریان، خراب و دکان‌های آنان را به وسیله مزدوران خود غارت کردند. در همان روز، دانشجویان با برپایی تظاهراتی آرام در محیط دانشگاه، اعتراض خود را نشان دادند.

همزمان با بروز این ناآرامی‌ها، ۱۷ آذر، برای ورود نیکسون، معاون رئیس‌جمهور آمریکا به تهران اعلام شد. نیکسون به ایران می‌آمد تا نتیجه سرمایه‌گذاری ۲۱ میلیون دلاری را که سازمان جاسوسی آمریکا، در راه کودتا



و سرنگونی دولت مردمی مصدق هزینه کرده بود، از نزدیک مشاهده کرده، نتایج تحولات اخیر را ببیند. دانشجویان مبارز دانشگاه نیز تصمیم گرفتند که هنگام ورود نیکسون، نفرت و انزجار خود را نسبت به دستگاه کودتا و استکبار جهانی نشان دهند.

رئیس وقت دانشگاه تهران، برای اینکه جلوی ناآرامی‌ها را بگیرد، تمام دانشگاه تهران را تعطیل کرد. حضور نظامیان در صحن دانشکده فنی،



باعث شد که بین نظامیان و دانشجویان، درگیری ایجاد شود. عده‌ای از سربازان، دانشکده فنی را به صورت کامل محاصره کرده بودند تا کسی از میدان نگریزد. هنگامی که دانشجویان در حال خروج از دانشکده بودند، ناگهان با یورش سربازان مسلح مواجه شدند که بر اثر آن، عده‌ای از دانشجویان، مجروح شدند. برخی دانشجویان در واکنش به این اقدام وحشیانه نیروی نظامی، به شعار دادن روی آوردند. رگبار گلوله، باریدن گرفت و چون دانشجویان فرصت فرار نداشتند، غافل‌گیر شدند و در همان لحظه اول، عده زیادی هدف گلوله قرار گرفتند و سه تن از دانشجویان به شهادت رسیدند و بدین گونه حادثه ۱۶ آذر ۱۳۳۲، به عنوان نماد استکبارستیزی، مبارزه با استبداد و عدالت‌خواهی دانشجویان، در تاریخ ایران ثبت شد و از آن پس، همه ساله در این روز، در دانشگاه‌های سراسر کشور، مراسم‌هایی به نام «روز دانشجو» و به یاد شهیدان آن روز، برپا می‌شود.

حادثه ۱۶ آذر ۱۳۳۲، به عنوان نماد استکبارستیزی، مبارزه با استبداد و عدالت‌خواهی دانشجویان، در تاریخ ایران ثبت شد و از آن پس، همه ساله در این روز، در دانشگاه‌های سراسر کشور، مراسم‌هایی به نام «روز دانشجو» و به یاد شهیدان آن روز، برپا می‌شود

## دانشجو، آینده و موفقیت

در گفت و گو با دکتر احمد برجلی، استاد روانشناسی دانشگاه علامه طباطبائی تهران



**❖ برخی از دانشجویان حس می‌کنند در برخورد با مسائل زندگی شان، نتوانسته‌اند موفقیت کسب کنند و همین مسئله، نوعی احساس شکست و ناکامی و نومیدی در آنها به وجود آورده است. ریشه‌های عدم موفقیت چیست و چه عواملی می‌تواند در این امر مؤثر باشد؟**

یک جوان، به دلیل عدم استقرار یافتگی، در بسیاری از مسائل زندگی، دچار تزلزل می‌گردد. این تزلزل، آستانه تحمل او را پایین می‌آورد و در نتیجه او را دچار آسیب و شکست می‌سازد. اگر این احساس شکست و ناامیدی، در جوان استمرار یافت، باید گفت فرد دچار نوعی بیماری است که اگر بدان توجه نشود، می‌تواند مسائل و مشکلات بیشتری به دنبال داشته باشد.

یک نوجوان در آغاز ورود به مرحله جوانی با مسائل بسیاری روبه‌رو می‌شود که یکی از این سؤال‌ها مربوط به آینده‌ای است که برای خودش تصور می‌کند. جوانان غالباً با این سؤال برخورد می‌کنند که آیا در آینده می‌توانند نقش مثبتی به عهده بگیرند؟ آیا می‌توانند در آینده خدماتی به جامعه ارائه دهند؟ آیا در آینده نیازهای اساسی آن‌ها ارضا خواهد شد؟ و... اگر جوان احساس کند در آینده نمی‌تواند بر محیط اطرافش کنترل داشته و همواره باید تسلیم شرایط موجود باشد، این احساس در وضعیت کنونی‌اش تأثیر منفی گذاشته، باعث تشدید ناکامی‌ها و شکست‌هایش می‌شود.

عامل دیگری که می‌تواند در این مسئله ایفای نقش کند و بر بحران مورد بحث دامن بزند، اختلالی است که در نظام فکری و عقیدتی جوان رخ می‌دهد. گاهی اوقات تزلزل‌های جامعه، در بنیان‌های فکری جوان نفوذ می‌کند، او را در انتخاب راه صحیح دچار اشتباه

می‌گرداند و در معیارهای بینشی‌اش نسبت به وجود می‌آورد؛ مثلاً اگر در بعد هویتی، جوان با این مسئله روبه‌رو شود که آیا هویت اصلی‌اش یک هویت اسلامی، ایرانی یا غربی است، در انتخاب مسیر و هدف، دچار مسئله می‌شود و تمام اینها می‌تواند زمینه‌های احساس شکست و ناکامی را در زندگی‌اش فراهم آورد.

### چه مکانیسم‌هایی برای مواجهه با این بحران وجود دارد؟

باید در راستای استقراری یک مدل فکری و عقیدتی و همچنین یک مدل رفتاری، به نسل جوان کمک کرد. جوان به تنهایی نمی‌تواند چنین مدلی را بیافریند و انتخاب کند. جامعه علمی و فرهنگی ما باید این مسئله را حل کند که هویت اجتماعی ما چه ترکیبی از فرهنگ اسلامی، ایرانی و غربی است. به نظر من، ابهام اساسی که ما با آن روبه‌رو هستیم، آن است که ما هنوز پیام روشن و شفافیتی در زمینه فرهنگ و هویت اجتماعی خودمان نداریم. ما هنوز نتوانسته‌ایم دستورهای کلی دینمان را ریز کنیم و از آنها مدل‌های فکری و رفتاری متناسب با شرایط اجتماعی استخراج کنیم. به نظر من، کسانی که در حوزه‌های دینی کار کرده و می‌کنند، باید یک مدل فکری و رفتاری روشن ارائه دهند تا به تبع آن قسمتی از بحران مورد بحث مرتفع گردد.

### برای اینکه آموزش‌های انجام شده در زمینه موفقیت، به نتایج نامطلوب اجتماعی نینجامد، چه تدابیری باید اندیشید؟

یکی از عوامل مهم در احساس ناکامی و ناامیدی در نسل جوان، بحران هویت است. یکی از نمونه‌های این بحران

فرهنگی، عدم تعادل میان پاسخ به نیازهای فردی و نیازهای اجتماعی است. در اوایل انقلاب، بیشتر بحث نیازهای اجتماعی مطرح بود و افراد به انجام کارهای جمعی و گروهی تشویق می‌شدند. افراد مختلف جامعه هم از این که نتوانسته‌اند به نیازهای جامعه، پاسخ مثبت دهند، احساس رضایت می‌کردند؛ اما در حال حاضر، توجه به نیازهای فردی بسیار زیاد شده است. افراد مختلف سعی دارند تا هر چه سریع‌تر و بیشتر، امکانات و منافع را به سمت خود بکشانند. به نظر من، دلیل اینکه توجه به کارهای جمعی و گروهی کم شده، این است که ایمنی لازم در جامعه وجود ندارد. افراد جامعه می‌پندارند اگر به نیازهای اجتماعی توجه کنند، نمی‌توانند در آینده، فرد موفق باشند. برای اینکه این ایمنی در جامعه ایجاد شود، باید مدل‌هایی را طراحی کنیم که در آنها، بین منافع فرد و منافع جامعه، تفاوت وجود نداشته باشد. سیستم مدیریتی ما باید بتواند بین تامین نیازهای فردی و اجتماعی، نوعی وحدت و هماهنگی به وجود آورد و سلامت روانی فرد و جامعه را در گرو هم بداند.

### در ابتدای سخن، شما به عدم استقرار یافتگی شخص اشاره کردید. این استقرار یافتگی چیست و چه نقشی در موفقیت یا احساس شکست دارد؟

استقرار یا عدم استقرار یافتگی، جزء ویژگی‌های تحول و رشد فرد است؛ به عبارت دیگر، در سنین ۱۸-۲۵ سالگی که شخصیت فرد در حال شکل‌گیری است، در بعد شناختی و عاطفی و رفتاری، استقرار لازم را ندارد. در چنین موقعیتی، شخصیت جوان، از پویایی

**+**  
**جوانان غالباً با این سؤال برخورد می‌کنند که آیا در آینده می‌توانند نقش مثبتی به عهده بگیرند؟ آیا می‌توانند در آینده خدماتی به جامعه ارائه دهند؟ آیا در آینده نیازهای اساسی آن‌ها ارضا خواهد شد؟ و... اگر جوان احساس کند در آینده نمی‌تواند بر محیط اطرافش کنترل داشته و همواره باید تسلیم شرایط موجود باشد، این احساس در وضعیت کنونی‌اش تأثیر منفی گذاشته، باعث تشدید ناکامی‌ها و شکست‌هایش می‌شود.**



## من کیستم؟

۱۶ آذر و هویت دانشجوی مسلمان ایرانی

محمد کاشی زاده

### من که هستیم؟ چه مسئولیتی داریم؟ اهداف و کارکردهای وجودی‌ام چیست؟

مسئله هویت، از اساسی‌ترین مسائلی است که انسان را با خود درگیر می‌کند. هویت یا کیستی، به مجموعه نگرش‌ها، ویژگی‌ها و روحیات فرد و آنچه وی را از دیگران متمایز می‌کند، گفته می‌شود. خواهی نخواهی ما مرکب از مجموعه ویژگی‌های روانی، اجتماعی، فرهنگی، فلسفی، زیستی و تاریخی هستیم؛ در برخی ویژگی‌ها ممتاز و منحصر به فرد و در برخی دیگر با دیگران اشتراک داریم. آنچه کیستی یا هویت ما را نشان می‌دهد، مقوله‌ای اجتماعی است. همه انسان‌ها فارغ از اینکه در کدام نقطه از این کره خاکی پای بر زمین نهاده باشند یا اینکه به کدام گروه و قبیله تعلق داشته باشند، دارای ویژگی‌های نوعی یکسانی هستند که آنها را از دیگر موجودات زنده، ممتاز و متمایز می‌کند. بنابراین همه ما هویت انسانی یکسانی داریم؛ اما داستان هویت، به اینجا ختم نمی‌شود. پنج عامل اساسی، هویت اجتماعی انسان را تشکیل می‌دهند:

- عوامل جغرافیایی و اقلیمی
- عوامل سیاسی و تاریخی
- عوامل اقتصادی و معیشتی
- عوامل فرهنگی
- عوامل تربیتی

این پنج عامل، هر کدام می‌توانند در شکل‌گیری هویت عینی و انضمامی مجموعه افراد سهیم باشند. سیستم‌ها و مجموعه‌ها نیز به جهت آنکه مجموعه عوامل را با یکدیگر به صورت ترکیبی دارند، می‌توانند نقشی اساسی در هویت بخشی به افراد مجموعه خود داشته باشند.

آنچه قصد داریم در این بحث بدان بپردازیم، هویت‌سازی و هویت‌سوزی است. فردی که خود را بشناسد، آرمان‌های مشخصی دارد و مسیر حرکتش را به درستی می‌شناسد؛ از خود نمی‌هراسد و با خود سر ستیز ندارد. همیشه با سینه‌ای ستبر و گردنی برافراشته، بر خود و توانایی‌هایش تکیه دارد. در مقابل، کسی که گرفتار بی‌هویتی شده باشد و از خود

بیشتری برخوردار بوده، سعی دارد تا یک مدل فکری و رفتاری شایسته برای خود پیدا کند. به چنین وضعیت روحی و فکری و رفتاری، عدم استقرار یافتگی می‌گوییم. به نظر من، این عدم استقراریافتگی، تا حدی طبیعی است؛ یعنی اگر ما پاره‌ای از انحرافات فکری یا رفتاری را در جوان خود دیدیم، باید تا حدودی آن را طبیعی بدانیم. تعارض عقاید و رفتار جوان با عقاید و رفتارهای حاکم بر جامعه، جزء لاینفک رشد و تحول جوان است. اگر این جذرو مدها در جهت رشد جوان باشد، عدم استقراریافتگی، طبیعی است و جای نگرانی ندارد. البته باید محدوده‌ای برای این انحرافات قائل بود؛ به طوری که اگر این جذرو مدها از آن محدوده تجاوز کرد، غیرطبیعی و نشانه بیماری تلقی شود. بر اساس این تحلیل، دیگر لازم نیست در مواقع مشاهده چنین انحرافات، مرتباً جوان را به یک قالب ثابت و شکل یافته هدایت کنیم. باید به جوان اجازه دهیم این جذرو مدها را پشت سر گذارد و حالت طبیعی‌اش را پیدا کند. بر این اساس، بسیاری از اختلالات دوران جوانی، از جمله احساس ناکامی، شکست، افسردگی و اضطراب، ناشی از جریان طبیعی رشدیافتگی است و تا وقتی که این نشانه‌ها از یک حد خاص تجاوز نکنند، نمی‌توان آن‌را نشانه بیماری دانست.

نشریه فرهنگی  
اجتماعی و دانشجویی  
شماره سوم / نیمه آذر ۹۹

چالش

۷

شناختی نداشته باشد یا اینکه شناختش ناقص و گرفتار اعوجاج باشد و او را به عمد یا به خطا به خودش زشت و معیوب نشان داده باشند، گرفتار حیرت و سرگردانی و سردرگمی شده، منتظر است تا دیگران به او هویت ببخشند. انسان بی‌هویت، از خود بیگانه است. خود را خوار می‌پندارد و همیشه از خود فرار می‌کند؛ نمی‌خواهد دیگران بدانند او کیست و سعی دارد خود را به شکل غیرخود نشان دهد.

هویت‌سوزی، یکی از شگردهای استعمارگران است. استعمار با نفی هویت از جوامع تحت سلطه، خودباوری و اتکا به داشته‌ها و توانایی‌ها و فرهنگ و تاریخ را از جامعه هدف می‌گیرد. استعمارگر خوب می‌داند که حیاتش وابسته به نفی هویت افراد تحت سلطه خویش است. فرد هویت‌باخته و هویت‌سوخته، آنچنان گرفتار خودتحقیری می‌شود که با دست خود (و بدون ارعاب و تهدید و درگیری) سر رشته آموزش را به استعمارگر می‌دهد و این کار را خوشایند می‌داند و صد البته، سلطه‌پذیری به او هویت می‌دهد. فرد هویت‌باخته حتی اگر بر مسند کشوری بنشیند که تا قبل از او، فن‌آوری روز را به دیگر کشورها صادر می‌کرده، شعارش این می‌شود که ایرانی فقط می‌تواند آبگوشت بزباش و قرمه‌سبزی درست کند. یا آنکه آنچنان مرعوب و مدهوش دیگری است که می‌گوید: آمریکا بمبی دارد که اگر بر سر ما بیندازد، به یک باره فلج می‌شویم؛ در حالی که ایران ۴۲ سال است با همه تهدیدات و تجاوزات مستقیم و غیرمستقیم آمریکا مقابله کرده و اگر آمریکا می‌توانست و قدرتش را داشت، هیچ سالی را به سال دیگر و نمی‌نهاد و کار ایران را یک سره می‌کرد.

در ۱۶ آذر سال ۱۳۳۲ ش. خفقان هویت‌سوز تاریخ ایران، گلوله خشم بزرگ‌های غیرت‌دانشجویانی فرود آورد که فریاد هویت خویش را سر می‌دادند. سوالی که امروز پیش روی ماست، این است که امروز پس از گذشت ۴۲ از پیدایش نقطه عطف تاریخی هویت‌ساز ملت ایران، هویت بایسته دانشجوی مسلمان ایرانی چیست و چگونه می‌تواند این هویت اصیل را به جامعه بشناساند؟

# گام اول

جواد محدثی



نشریه فرهنگی  
اجتماعی و دانشجویی  
شماره سوم / نیمه آذر ۹۶

راه و رسم

۸

دوره دانشجویی، پیمودن یک «راه» است. اینکه به کجا منتهی می‌شود و پایانش چیست، بستگی به همان گام‌های اولیه «کسب علم» دارد؛ یعنی این که چه می‌خوانیم؟ با چه انگیزه دانش می‌جوییم؟ استادمان کیست؟ زمانمان را چگونه می‌گذرانیم؟ چگونه درس می‌خوانیم؛ جدی یا سرسری؛ سطحی یا عمیق؟ نگاهمان به دانش چیست؛ نگاه ابزاری است یا نگاه هدفی؟

نتیجه کار، اگر برای دانشجویان مختلف متفاوت است؛ در سایه همین تفاوت‌ها در چگونه و چراهای درس خواندن است.

آنچه باید داشت و آنچه نباید داشت

«غرور»، «تکبر» و «حسد»، سه نمونه از چیزهایی است که نباید داشت. غرور در دو مرحله ممکن است به سراغمان آید:

یکی قبل از یادگیری، دیگری پس از آموختن. تکبر نیز چنین است و در این دو مرحله اگر پایبند دانش آموختن ما شود، به عنوان یک «آفت» راه ما را پرخطر می‌سازد، یا به بیراهه می‌کشد.

غرور و تکبر در مرحله پیش از آموختن، مانع فهم می‌شود. آنکه مغرور و متکبر است، خود را ناتافته جدا یافته می‌پندارد، از این رو «پرسیدن» - که اعتراف ضمنی به ندانستن است - برای او دشوار است. از طرفی می‌دانیم که پرسش، «کلید گنجینه دانش» است. این حکمتی است که اولیای دین ما فرموده‌اند: «دانش، همچون خزینه‌هایی است که سؤال، کلید گشودن آنهاست». کسی که خودبرتربینی و غرور داشته باشد، در دانایی را به روی خود می‌بندد و از دانستن محروم می‌شود.

«تواضع» و فروتنی در یادگیری و پرسیدن و فهمیدن، نقشی مهم در ارتقای علمی دارد. انسان متکبر، همچون زمینی بلند است که در آبیاری، هرگز آب بر آن سوار نمی‌شود، در نتیجه از این مایه حیات محروم می‌ماند. از این رو گفته‌اند در مرحله پس از آموختن نیز غرور سبب می‌شود که دانشمند، خود را برتر از دیگران پندارد و به مردم به چشم حقارت بنگرد و آنان را آدم به شمار نیاورد، به آنان بی‌اعتنایی کند، فخر بفروشد، خود را «دانای کل» پنداشته، از سؤال و آموختن و ارتقای رتبه دانش بازماند و در جا بزند.

+

«غرور»، «تکبر» و «حسد»، سه نمونه از چیزهایی است که نباید داشت. غرور در دو مرحله ممکن است به سراغمان آید: یکی قبل از یادگیری، دیگری پس از آموختن. تکبر نیز چنین است و در این دو مرحله اگر پایبند دانش آموختن ما شود، به عنوان یک «آفت» راه ما را پرخطر می‌سازد، یا به بیراهه می‌کشد.

از این آفت، گاهی با عنوان «غرور علمی» یاد می‌شود.

نباید داشت سوم، «حسد» بود. سفره دانش، گسترده است و زمینه رشد برای همه فراهم. ترقی و تعالی علمی کسی، نه عرصه را بر دیگری تنگ می‌سازد، نه مجال رشد را از او می‌گیرد. پس چرا رقابت‌های ناسالم و تخریب دیگران؟ چرا ناراحت شدن از اوج‌گیری علمی دیگری؟ چرا کتمان دانش از دیگران و حسدورزی نسبت به آنان و چرا «بخل علمی»؟

اینکه می‌گویند «تهذیب نفس»، رتبه‌ای بالاتر و مقدم تر بر «آموزش علم» دارد از همین جاست؛ زیرا اگر جان پاک و بستر سالم و زمینه تهذیب شده و پیراسته نباشد، همین دانش که عامل امتیاز انسان هاست، سبب رکود و ضدارزش می‌شود. آن گاه، علم و دانایی به جای آنکه «قاتق نان» باشد، «قاتل جان» می‌گردد و به جای «درمان» بودن، «درد» می‌آفریند و به جای «نوش»، «نیش» می‌شود؛ نجات که نمی‌دهد، گرفتار هم می‌کند. بار را سبک که نمی‌کند، سنگین تر هم می‌سازد و به جای «بال» بودن، «وبال» می‌شود!

از آنچه گذشت، بخشی از «داشتنی»‌ها هم خود به خود روشن می‌شود. مثلاً:

«تواضع در فراگیری» در این راه، یک سرمایه است و ضرورت که باید داشت و آن را حفظ کرد. «ادب» در برابر استاد و خضوع در پیشگاه آن که «حق معلمی» بر ما دارد، یک ارزش اساسی است.

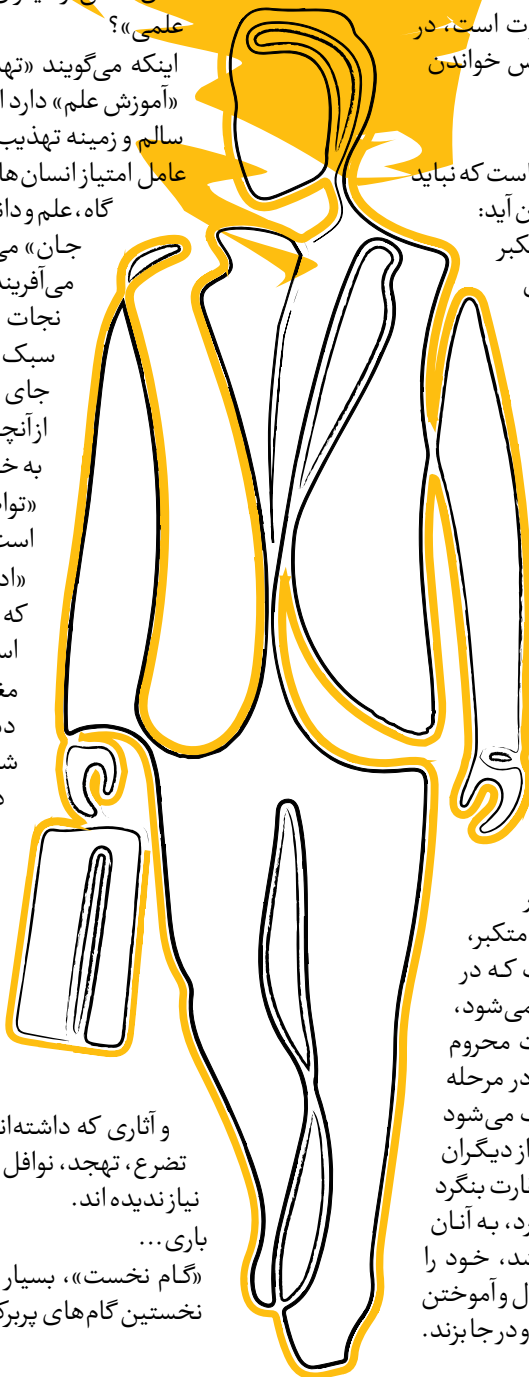
مغرور نشدن به دانسته‌ها و حرمت نهادن به دیگران و خود را گم نکردن به خاطر مسلط شدن به مشتی اصطلاحات علمی و واژه‌های دهان پرکن نیز از همین «بایسته»‌هاست.

نظم و برنامه‌ریزی و استفاده بهینه از فرصت‌های شتابان و گذراندن، یکی دیگر از این «آنچه باید داشت»‌هاست. آمیختن علم به عمل و دانش به عرفان و معنویت هم یکی از همین گهرهای گران‌مایه است. برجسته‌ترین چهره‌های علمی جامعه ما و تاریخ اسلام و تشیع، با آن همه دانش و فکر

و آثاری که داشته‌اند، هرگز خود را از حریم سایه‌سار عبادت، تضرع، تهجد، نوافل، توسل، اشک و زیارت کنار نکشیده و بی‌نیاز ندیده‌اند.

باری ...

«گام نخست»، بسیار مهم است؛ باشد که ورود به دانشگاه، نخستین گام‌های پربرتک دانش و دین و علم و عمل باشد.







## از استاد «آزاری» تا استادی که آرامم کرد

- شیوه تدریس را خوب می دانست و از قدرت های انتقال، به خوبی بهره مند بود؛
- در عین حال که دانشجویان را به موضوع، علاقه مند می کرد، هیچ گاه سعی نمی کرد آنها را به حوزه خودش بکشاند یا آنها را شبیه خودش بار بیاورد. او استعدادها و ظرفیت های دانشجویان را در می یافت و تشویقشان می کرد تا استعداد های خودشان را بیروار کنند و در قلمرو های خودشان پیشرفت کنند.
- بسیار مؤدب، مهربان، صبور، باحوصله، همراه و همدل بود؛ اما نادرستی و خطا را نمی پذیرفت.
- به بحث و گفت و گو میدان می داد و آنها را با توانایی، مدیریت می کرد؛
- به روش های مرسوم آزمون، هیچ عقیده ای نداشت و تاکید را بر پژوهش و جست و جوهای دانشجویی گذاشت؛
- به یاد ندارم حتی یک بار حضور و غیاب کرده باشد و با این حال، کلاس او کمتر از سایر کلاس های دانشکده غایب داشت.

از همان برخورد نخست، موج های مثبتی که از سوی او رسید، مرا در صندلی دانشجویی ام آرام کرد؛ همان صندلی ای که در بیشتر درس ها، به شیئی داغ، سوزان و پر سیخ و میخ تبدیل می شد و گاه مرا به مرز کلافگی می رساند. گرچه او را از پیش و از راه نوشته هایش می شناختم، اما ساحت حضورش، چیز دیگری بود. او گویی که همان استادی بود که در پیاپی اش بودم... گرچه به علی، او را دو سه سال پس از پایان تحصیلاتم دیگر ندیدم، اما گراف نگفته ام اگر بگویم روزی نیست که به یاد او نباشم و چهره اش در برابرم مجسم نشود و در خیال، با او گفت و گویی نداشته باشم.

کار او، کتابخانه ای در یکی از دانشکده های دانشگاه تهران، مراجعه می شد. او در همان کتابخانه در گوشه ای می نشست و از پس عینک دودی اش، همه را زیر نظر می گرفت. دانشجویان که وارد کتابخانه می شدند، ناگزیر به او سلام می دادند. جواب سلام نمی داد و انگار که هیچ کدام را نمی شناسد؛ حال آنکه همه را به خوبی می شناخت. دانشجویان با ورقه پرسش ها وارد می شدند و دنبال منبع می گشتند. او منابعی را که پرسش ها از آنها استخراج شده بود، از سرفقه ها برمی داشت و در جایی پنهان می کرد. دانشجویان، هر چه جست و جو می کردند، منابع را نمی یافتند و او از پس عینک دودی اش، همچنان نگاه می کرد و ذره ذره نیشخند می زد و آهسته آهسته سر تکان می داد؛ مگر آنکه دانشجویی مستقیماً سراغ او می رفت و کتابی را با مشخصات کامل عنوان، نام می برد؛ آن گاه بود که او از جایش برمی خاست تا برود و کتاب را بیاورد و احیاناً بارک الهی هم بگوید یا نگوید...

### او که آرامم کرد

استاد دیگر، انسانی دانا، توانا، با فرهنگ و بافضیلت بود؛ یکی از چند استادی که درون من، به حیانتشان ادامه می دهند و دوست دارم خاطره هایم را از آنان، مدام در ذهنم مرور کنم؛ شاید برای اینکه نگذارم گذشت زمان، غبار فراموشی بر آنها بیفتاند. او همه ویژگی های استادان برجسته ام را با خود داشت:

- کارش و دانشجویانش را عمیقاً دوست داشت و از تدریس لذت می برد؛
- در عین حال که در حرفه خودش متخصص بود، دانش عمومی و فرهنگ گسترده ای داشت؛
- باهوش، خوش حافظه و دارای ذهنی دقیق با قدرت نمایان استنباط بود؛
- به آخرین و تازه ترین یافته ها و خبرهای رشته اش، آگاهی داشت؛

➕ هر یک از ما به عنوان دانشجو، در طول دوران تحصیل خود، پای درس استادان زیادی نشستیم و شخصیت های مختلف و گاه متضادی را به عنوان استاد، تجربه کرده ایم؛ استادانی که گاهی چنان تاثیر مثبتی در ما گذاشته اند که هرگز از خاطرم پاک نمی شوند و روزی از زندگی مان نیست که به یادشان نباشیم و تحسینشان نکنیم و از سوی دیگر، استادانی که گاهی با یک رفتار یا برخورد نامناسب و سردکننده، ما را از ادامه مسیرمان، مأیوس کرده اند و یا به کلی جهت ما را در تحصیل یا تحقیق، تغییر داده اند. بدون شک، هر کدام از ما، خاطرات و یاد هایی از این دو گونه استاد، در خاطرم داریم و هرگز آنها را فراموش نمی کنیم. دکتر «عبدالحسین آذرنگ»، در کتاب «استادان و نااستادان»، با مروری بر خاطرات کل دوران تحصیل خود، به مواردی از چنین استادانی اشاره نموده که در ادامه، با دو نمونه از این استادان، آشنا می شویم.

### استاد آزاری

یکی از استادان را «آزاری» لقب داده بودند. او بود و چندین فهرست، شامل نام منابع، همراه با توضیحات کوتاهی درباره هر یک که در جلسه های مختلف، از روی آنها می خواند. برای مثال، در یک جلسه، منابع کشاورزی را معرفی می کرد و در جلسه دیگری، منابع پزشکی را و به همین ترتیب. به حالت قهر و غضب، وارد کلاس می شد. انگار نه انگار که دست کم، بخشی از دانشجویان درس او، هر کدام در حوزه کار خود، کسی هستند و حتی تنی چند از آنان، نام و آوازه ای دارند؛ اهل کتاب و قلم و تحقیقند؛ از آب و گل درآمده اند و به مرحله تشخیص و تمیز رسیده اند.

او در هر جلسه، پس از اینکه منابع رشته ای را معرفی می کرد، صورتی از پرسش ها در همان رشته را میان دانشجویان تقسیم می کرد. برای پاسخ گفتن به این پرسش ها، باید به محل

مرا در صندلی دانشجویی ام آرام کرد؛ همان صندلی ای که در بیشتر درس ها، به شیئی داغ، سوزان و پر سیخ و میخ تبدیل می شد و گاه مرا به مرز کلافگی می رساند



## چرا باید تقلید کنیم؟

اهمیت آگاهی از فلسفه تقلید، نسبت به دیگر احکام، بیشتر است. زیرا:

۱. اصل لزوم تقلید، از مسائلی است که مکلف باید خودش به آن دست یابد و نمی‌تواند در این مساله تقلید کند.

۲. فلسفه تقلید، در واقع همان دلیل و مستند و مدرکی است که لزوم تقلید را برای مکلف اثبات می‌کند. در شریعت اسلام، واجبات و محرمانه‌ها وجود دارد که خدای حکیم، آنها را برای سعادت دنیا و آخرت انسان تشریح کرده است؛ واجبات و محرمانه‌ها که اگر انسان آنها را اطاعت نکند، نه به سعادت مطلوب می‌رسد و نه از عذاب سرپیچی از آنها در امان است. از سوی دیگر، چنین نیست که هر مسلمانی بتواند به آسانی، احکام شرعی را از قرآن و روایات و یا از عقل خود دریابد. در چنین حالتی، مکلف خود را در برابر سه راه می‌بیند:

۱. راه تحصیل این علم - اجتهاد - را پیش گیرد؛  
۲. در هر کاری، آرای موجود را مطالعه کرده، به گونه‌ای عمل کند که طبق همه آرا، عمل او صحیح باشد (یعنی احتیاط کند)؛  
۳. از رای کسی که این علوم را کاملاً آموخته و در شناخت احکام شرعی کارشناس است، بهره جوید.

بی‌شک، اگر او به اجتهاد برسد، کارشناس احکام شرعی و از دو راه دیگر، بی‌نیاز خواهد شد؛ اما تا رسیدن به آن، ناگزیر از دو راه دیگر است. راه دوم، نیازمند اطلاعات کافی از آرای موجود در هر مسئله و روش‌های احتیاط است و در بسیاری از موارد، به دلیل سختی احتیاط، زندگی عادی او را مختل می‌کند. در نتیجه، برای شخصی که نه مجتهد است و نه توان انجام اعمال براساس احتیاط را دارد، راه سوم، بهترین و عاقلانه‌ترین راه است.

## حقوق افراد در فضای مجازی

مقصود از لزوم رعایت حقوق افراد در فضای مجازی چیست و چه حقوقی را شامل می‌شود؟ منظور، رعایت حقوق فردی افراد در فضای مجازی و جلوگیری از هرگونه تجاوز به حریم

خصوصی در این فضا است. این حقوق، شامل موارد زیر می‌شود:

### ۱. حفظ اطلاعات و داده‌ها

فرد به فراخور شغل یا موقعیت خود، برخی اطلاعات را در فضای مجازی قرار می‌دهد یا از طریق ابزارهای ارتباطی رایگان و غیررایگان، آن را برای دیگران ارسال می‌کند. در اینجا یکی از مهم‌ترین اصول حقوق شهروندی در فضای مجازی، یعنی حفظ امنیت داده‌ها و اطلاعات اشخاص، بروز پیدا می‌کند. برای افزایش ضریب ایمنی اطلاعات و رعایت حقوق شهروندی دنیای مجازی، باید به تحدید و قانون‌گذاری در این حوزه پرداخت.

### ۲. امنیت مبادلات مالی

بحث کلاهبرداری اینترنتی و دسترسی به اطلاعات بانکی افراد، یکی دیگر از مسائل اصلی در فضای مجازی است. با توجه به اهمیت کاهش سفرهای غیرضروری روزانه، انجام امور مالی و بانکی از طریق اینترنت، رشد کرد و نیز با توسعه خرید آنلاین، پرداخت وجوه نیز از طریق اینترنت فراهم شد؛ اما در کنار آن، رشد جرایم در حوزه مالی نیز در فضای مجازی رشد یافت. امنیت مبادلات آنلاین، از حقوق اساسی فرد در شهر الکترونیک است که به دلیل نبود امنیت کافی، آموزش صحیح و ضعف فنی، مورد حمله افراد متخلف قرار می‌گیرد.

### ۳. حق مولف و انتشار محتوا

محتوای تولید شده در فضای مجازی، به راحتی در فضای مجازی منتشر شده، حق مولف آن، نادیده گرفته می‌شود. دزدی علمی و ادبی در اینترنت، به مراتب ساده‌تر و در دسترس‌تر از فضای واقعی است.

### ۴. توهین، افترا و استهزا

یکی از مسائل موجود در فضای مجازی، به آسیب‌های رفتاری و روانی مربوط است. برخی افراد، یک ویژگی قومی، جسمی، رفتاری، اعتقادی، فرهنگی را دست‌خوش استهزا و تمسخر قرار داده، موجب ایجاد حرکت‌ها و موج‌های مجازی در اینترنت می‌شوند. احترام به حقوق انسانی و احترام مدنی، در فضای مجازی، کمتر مورد عنایت و توجه کاربران است و به مقتضای فضای ایجاد شده، به ترویج رفتار نادرست و خاطیانه دامن می‌زنند.

## دانشجوی سیاسی کیست؟

در مورد سیاسی بودن دانشجوی و اینکه آیا لازم است دانشجوی علاوه بر فعالیت‌های علمی و پژوهشی خویش، مشارکت سیاسی داشته باشد، سه تفکر وجود دارد:

۱. عده‌ای مخالف سیاسی بودن دانشجوی و هرگونه فعالیت سیاسی او هستند.

۲. برخی، دانشجوی سیاسی پیرو و کاملاً فاقد درک و بینش سیاسی می‌خواهند تا به عنوان ابزار، افکار آنها را در سطح دانشگاه، تبلیغ کند و به اصطلاح، به عنوان «توپخانه و مهمات سیاسی» عمل کند. ترویج‌کنندگان چنین تفکری، عموماً جریان‌های سیاسی هستند.

۳. دسته سوم، با رویکردی واقع‌بینانه، به جایگاه دانشگاه و دانشجوی و نقش مهم آن در ساختارهای اساسی کشور، بر ارتقای سطح بینش و تحلیل سیاسی دانشجویان، حفظ استقلال و مشارکت سیاسی مناسب با نقش و کارکردهای دانشجویی، تأکید و اهتمام دارند.

اگر به صورت کلی‌تر ببینیم، تمام اعضای جامعه، باید توانایی درک و تحلیل حوادث و جریان‌هایی که در اطراف آنان رخ می‌دهد را داشته باشند. قسمت عظیمی از فتنه‌ها، شکست‌ها، انحراف‌ها و حوادثی که در جامعه اسلامی رخ داده، ناشی از نداشتن تحلیل سیاسی در میان مردم بوده است که از جمله آنها می‌توان به حوادث مشروطه در تاریخ معاصر و فتنه خوارج در صدر اسلام اشاره کرد.

در این میان، وظیفه جوانان و به خصوص دانشجویان، مهم‌تر و بیشتر است؛ زیرا جوان علی‌رغم کم‌تجربگی و احساسی بودن، به واسطه داشتن شور و نشاطی مضاعف و آرمان‌گرایی، نقش بسیار برجسته‌ای در آینده کشور خواهد داشت. به همین دلایل، از سوی جریان‌های مختلف، سعی در استفاده از جذب و استفاده از آنان می‌شود.

بنابراین معنای صحیح سیاسی بودن دانشجویان، همان «قدرت تحلیل سیاسی داشتن» است؛ نه تبدیل شدن به بلندگویی برای احزاب و گروه‌های مختلف؛ زیرا این «عدم استقلال»، دور شدن از هدف اصلی «سیاسی شدن دانشگاه‌ها» خواهد بود.

# با این ریخت کلنگی عقب GF نگرده!



نمی دانم هم کلاسی شیرین عقلمان گفته یا نه... پس پریروزها برای تحویل فوتو و برگ سجلی، رفتیم دانشگاه. ثبت نام را که از پشت کامپیوتر زغالی احمد سلطنت خانوم انجام دادیم و درس و مشقمان هم که مجازی است. الی یومنا هذا، چیزی از دانشجو شدن، حالی مان نشده. گفتیم فوتو را بهانه کنیم و سروگوشی آب بدهیم که تیرمان به سنگ خورد. همان بادی امر، دکهای گذاشته اند و کارمندی که «مدارک فیزیکی» را بگیرد و گویی طاعون دارد، ضد عفونی اش کند و خلاص. طرف کم مانده بود برای بیرون کردنمان، یک تیپا هم هزینه کند که چاخانهی بافتیم و به بهانه کار داشتن با استادی، آمدیم داخل. داخل که چه عرض کنم؛ فاصله ورودی تا اولین ساختمان، از فاصله سه راه پیاله تا حمام مشیرالدوله بیشتر است! نیم ساعتی که راه رفتیم، خسته شدیم و نشستیم روی یکی از نیمکت های سیمانی در معبر عمومی و ضمن اختلاط، سیاحت می کردیم نوخطان و نوباجی های دانشجو را که دو به دو، بنا می کنند به گز کردن<sup>۲</sup> طول معابر و البته عموماً معابر فرعی.

اولین مطلبی که از این سفر علمی تحقیقاتی عایدمان شد، این بود که دانشگاه واقعی با آنچه در فیلم ها نشانمان می دهند، خیلی تو فر دارد. در فیلم ها دانشجوها، علی الخصوص نودانشجویان، سامسونت دارند و نوباجی ها عینک می زنند؛ اما در دانشگاه واقعی، دختر و پسر، کوله هایی رنگی رنگی به پشت خود بسته اند با پیکسل هایی از کلاه قرمزی و مل مل! علاوه بر اینکه نوباجی ها هم دماغشان را عمل کرده اند و دیگر عینک روی صورتشان بند نمی شود. کشف دیگر این بود که سلوک دانشجویی، به تقسیم کار قائم است. علی سبیل المثال، همین جزوه نویسی؛ از هر ده دانشجو، یکی مداد و کاغذ به همراه دارد و حتماً فقط همو جزوه می نویسد. الباقی هم یا دستشان به موبایلشان است یا کیفچه ای در حد لوازم آرایش به همراه دارند. آخر سال هم قضای محتوم در گرفتن جزوه از هم کلاسی محترم است. البته شاید این کار، فواید دیگری هم داشته باشد که فعلاً کشف نکرده ام.

خستگی را که تکاندیم، راه افتادیم به سمت عمق. سرانجام به دانشکده ای رسیدیم و وارد شدیم. اولین چیزی که دیدیم، تابلویی بود که رویش نوشته بودند

GF. به خیالشان با این فرنگی بلغور کردن ها، کسی قاطی آدم می شود. پدرآمزیده تا دیروز توی هشتی<sup>۱</sup> خانه ننه جاننش، نمد مال بوده؛ حالا که دانشگاه آمده، زبان مادری، فراموشش شده. خلاصه در معیت استادی، سوار آسانسور شدیم و به بالاترین طبقه رفتیم و بعد معلوم دارمان شد استفاده از آسانسور، مخصوص افرادی است که «کارت برقی» دارند. لاجرم، یک ساعت تمام، همه طبقات آن برج خراب شده را گز کردیم؛ اما GF را پیدا نکردیم. از هر دتار بشری هم می پرسیدیم GF کجاست، یا کجکی نگاه می کرد یا لبش را گاز می گرفت. یا مثل آن دخترک نسبتاً محترم، نخودی خندید

و توصیه کرد با این ریخت کلنگی که من دارم، عقب جی اف نگردم. الفصه! تا آمدیم GF را پیدای کنیم، پیاله جفت زانوها از بیخ، قلوه کن شد. خدا دودمانت را قلوه کن کند مرده که هونگ!

## لغت نامه

۱. سجلی: به کسر سین و تشدید لام، اوراق شناسایی شخصی را گویند؛ همان شناسنامه و کارت ملی.
  ۲. بادی امر: ابتدای کار. ربطی به بادی گارد یا هر باد دیگری ندارد.
  ۳. گز کردن: پیمودن، ذرع کردن؛ همان ولگردی خودمان.
- راه رو را باک از پست و بلند راه نیست

۴. هشتی: بیرونی خانه، فضای سرپوشیده متصل به دالان و گاهی در کنار مستراح.

## کارهای منفی زیادی می‌کنم!

**+** روشی برای غلبه بر خشم و تقویت خونسردی به من بیاموزید. در لحظات عصبانیت، کارهای منفی زیادی می‌کنم! حتی خواهر کوچک‌ترم و پدر و مادرم از دست فریاد زدن من در عذاب قرار می‌گیرند!

برای تقویت بردباری باید طبق برنامه‌ای جدی در تقویت اراده خود بکوشید و همواره سعی کنید برخورد مسلط باشید. در این باره راه‌های مختلف وجود دارد؛ ولی مهم آن است که در مسیر درمان کاملاً جدی و قاطع باشید و آنچه

پیشنهاد می‌شود بدون کمترین کاستی به اجرا گذارید:  
۱. کاملاً به خود مطمئن باشید که می‌توانید روحیه خود را تغییر دهید؛ ولی برای نتیجه‌گیری عجول نباشید. با خود فکر کنید باید دست کم یک سال روی خود کار کنید. اگر چنین کنید حتماً پس از آن دگرگون خواهید شد.

۲. از حساسیت بیش از حد در هر زمینه بپرهیزید.  
۳. همواره در هر مساله‌ای ابتدا از دیگران انتظار بدترین برخورد را داشته باشید و خود را برای تحمل آن آماده کنید. این مساله سبب می‌شود برخوردهای بهتر از مورد انتظار در شما خشنودی پدید آورد. در حالی که اگر همیشه انتظار برخورد خوب داشته باشید، چه بسا نتیجه عکس خواهید گرفت.

۴. با خود شرط کنید که در هیچ موقعیتی برخورد تند نداشته باشید؛ و اگر ناگهان از شما چیزی سرزد خود را جریمه کنید؛ مثلاً تصمیم بگیرید یا در صورت امکان نذر کنید، اگر بر سر کسی فریاد زدید، فلان مبلغ صدقه بدهید، و یا یک روز روزه بگیرید. کارایی این روش بسیار بالا است و بسیاری از بزرگان بدین سان خودسازی می‌کردند.

۵. از تفریحات سالم و تقویت‌کننده اراده، مانند کوهنوردی، نیز استفاده کنید.

۶. در تصمیم‌گیری‌ها حتی الامکان با افراد عاقل و پخته مشورت کنید و از اقدامات عجولانه و مطالعه نشده بپرهیزید.

۷. بیشتر با افراد خوش خلق و غیر عصبی معاشرت کنید.

۸. شرح موارد فوق را در جدولی بنویسید؛ موارد موفقیت یا شکست را در هر روز یادداشت کنید و در تقلیل موارد تخلف بکوشید.

۹. در مواردی که ناراحتی عصبی بر شما فشار می‌آورد، در فضای آزاد یا در بسته فریاد بکشید و با مشت زدن به بالشت یا اشیای دیگر فشار عصبی را تخلیه کنید.



## آتش بدون دود

یکی از روانتیک‌ترین رفتارهایی که از یک کتاب‌خوان حرفه‌ای سر می‌زند، کند خواندن کتابی است که عاشقانه دوست می‌دارد؛ زیستن در فاصله میان واژه‌ها.

معمولاً کمتر پیش می‌آید سراغ یک رمان برویم؛ چرا؟ احتمالاً چون احساس می‌کنیم خواندن یک رمان یا یک داستان،

کمی وقت تلف کردن است. علاوه بر اینکه اگر قرار باشد رمان بخوانیم، سراغ رمان‌های حجیم و چندجلدی نمی‌رویم؛ چون امید می‌دهد به تمام کردنشان نداریم. در نتیجه، رمان خواندن، به تفریحی سطحی تبدیل شده و احتمالاً دم‌دستی‌ترین رمان‌ها را هم بر اساس علایق سیاسی مذهبی مان انتخاب می‌کنیم و گزینه‌هایی مثل کتاب‌های «حیفا» و «پنجشنبه‌های فیروزه‌ای» و «ملت عشق» را روی میز داریم و حواسمان نیست که داستان‌ها، ستون‌های یک ملت هستند برای ساختن آینده و باورهایشان. امروز قرار است کتابی را معرفی کنم که ارزش دوبار خواندن را دارد؛ کتابی که می‌تواند یکی از گزینه‌ها برای این سؤال باشد: اگر قرار باشد در طول عمرتان، فقط یک کتاب بخوانید، کدام کتاب را انتخاب می‌کنید؟

«نوشتن «آتش بدون دود»، کمرم را شکست. تمامم کرد. خرد و خمیرم کرد. خسته و بیمارم کرد.»

اینها بخشی از حرف‌های «نادر ابراهیمی»، نویسنده کتاب «آتش بدون دود» است که پس

از هفده سال، در اردیبهشت هفتاد و یک، نگارش آخرین کتاب این مجموعه هفت جلدی را تمام کرد.

چرا «آتش بدون دود»؟

«آتش بدون دود»، فقط یک کتاب نیست؛ «آتش بدون دود»، یک کلاس درس است؛ کلاسی که در ابتدای ورود به آن، شبیه کودک



بازیگوشی هستی و کم‌کم بزرگ می‌شوی. آرام، بدون عجله، بدون شعار، بدون اغراق. «آتش بدون دود»، برای فهمیده شدن، عجله ندارد؛ نجیب است و آرام و در عین حال، سرکش است برای گفتن حقیقت و ترسی ندارد که حقیقت به مذاق کسی خوش نیاید.

«آتش بدون دود»، یک سیلی واقعی به صورت خیلی از ماست.

«آتش بدون دود»، نوازش مادرانه‌ای است برای لالایی آنچه بر سرزمینمان گذشت.

«آتش بدون دود»، یک روایت تاریخی است؛

یک نسخه زیبای اخلاقی؛

یک دوره مطالعات جامعه‌شناسی و قیل از همه اینها، یک عاشقانه است که خواندن آن، بر هر فرزند این سرزمین، واجب است.

خواندن این کتاب را در اولویت‌هایتان قرار بدهید. این هفت کتاب، در سه جلد جمع‌آوری شده است که جلد اول این مجموعه، به تنهایی قابل خواندن است.



«آتش بدون دود»، فقط یک کتاب نیست؛ «آتش بدون دود»، یک کلاس درس است؛ کلاسی که در ابتدای ورود به آن، شبیه کودک بازیگوشی هستی و کم‌کم بزرگ می‌شوی. آرام، بدون عجله، بدون شعار، بدون اغراق



## سارقان زمان

در شمار تهدیدها جای دارند و باید در جهت شناسایی، تعریف، تحدید و کنترلشان گام برداشت. اگر روزانه تنها ده دقیقه از وقت را برای بازیافت وسایل گمشده و آشفته تلف کنیم، در سال حدود ۶۰ ساعت وقت از دست می‌دهیم. برای پیشگیری از این زیان، باید با برنامه ریزی درست از آشفته‌گی، بی‌نظمی و هرچه به هزینه کردن زمان می‌انجامد، پرهیز کرد.

زمان، تنها سرمایه جبران ناپذیر انسان است. بی‌برنامه بودن و عدم پاسداری از وقت، به معنای تخریب فرصت‌هاست و آدمی را در دام سارقان زمان، گرفتار می‌سازد. در باور روان‌شناسان، انسان محصول دو چیز است: فرصت‌ها و تهدیدها. عوامل خورنده زمان و فرصت‌ها که «سارقان زمان» خوانده می‌شوند،



نشریه فرهنگی  
اجتماعی و دانشجویی

شماره سوم / نیمه آذر ۹۹

آزاد

۱۴



### تلفن

۳

تلفن، از ابزارهای ضروری زندگی امروز به شمار می‌آید؛ اما با همه سودمندی‌اش، می‌تواند سارق زمان باشد. گفت‌وگوهای طولانی، حاشیه‌روی‌های بی‌مورد و حتی استفاده مکرر از آن به خستگی روانی، انقطاع کار، عصبانیت، ابهام و تحلیل رفتن قوای جسمانی می‌انجامد.



### فضای مجازی

۲

امروزه بخش بزرگی از زندگی انسان‌ها، در فضای مجازی سپری می‌شود که بخش عظیمی از آن هم معمولاً سرگرمی و نوعی بطالت است. مشکل بزرگ فضای مجازی، این است که بدون آن که خود متوجه شویم، زمان ما را از ما می‌رباید. شاید برای همه شما پیش آمده باشد که برای یک کار کوچک، به گوشی یا لپ‌تاپ خود مراجعه می‌کنید و ناگهان به خود می‌آیید و می‌بینید زمان بسیار طولانی است که در فضای مجازی، مشغول پرسه زدن هستید و این، بسیار خطرناک است.



### تعارفات

۱

تعارف‌های بیش از حد و فقدان شهامت «نه گفتن»، نابودگر فرصت‌ها به شمار می‌آید. بیشتر افراد شکست خورده در برنامه‌ها که با انبوهی از کارهای نیمه تمام و فعالیت‌های زخمی روبه‌رویند، تنها بدان سبب که نمی‌توانند پاسخ منفی دهند، در دام این سارق احساسی اسیرند.



#### خودمحوری

۶

خودمحوری نیز به اتلاف وقت می‌انجامد. باید در انجام کارها از دادن اختیار و یاری همکاران و دوستان بهره برد و از هزینه کردن وقت در امور کم اهمیت پرهیز کرد. افزون بر این، خود محوری سبب فشار عصبی و تنش‌های روانی شدید می‌گردد.



#### اطلاعات اضافی

۵

بیشتر انسان‌ها، با اطلاعات، یادداشت‌ها و مطالب اضافی روبه‌رویند. این اطلاعات که ذهن یا میز و محل زندگی مان را اشغال کرده است، معمولاً به نابودی وقت می‌انجامد. بررسی، مراجعات مکرر و بیهوده و بازبینی خاطرات نهفته در لابه‌لای آنها، جز اتلاف وقت معنایی ندارد.



#### دیدارهای غیرسودمند

۴

در خانه، محل کار، خیابان و محیط‌های دیگر اجتماعی، با افراد گوناگون ارتباط داریم؛ ولی باید توجه داشته باشیم که بسیاری از این دیدارها و ارتباط‌ها، از سود مادی و معنوی، تهی هستند. این دیدارها وقت را نابود می‌سازند و انسان را از پرداختن به امور مهم‌تر باز می‌دارند.



#### نوع نگرش به زمان

۹

نوع نگرش به زمان، گویای روش استفاده از آن است. روز، هفته و ماه دیدن زمان، به «سرقت پنهان» آن می‌انجامد. برای جلوگیری از این سرقت، باید زمان را دقیقه، لحظه و ثانیه ببینیم. برنامه‌ریزی دقیق و زمان بندی شده، یعنی نجات دادن و ذخیره ساختن وقت.



#### عدم اولویت گذاری

۸

نداشتن فهرستی از کارها و مشخص نبودن اولویت‌ها، عامل دیگر نابود ساختن فرصت‌هاست. اگر کارها درست اولویت بندی نشوند، در موضوعات جزئی و بی اهمیت وقت بسیار هزینه می‌کنیم و در نتیجه نمی‌توانیم به قدر کافی روی وظایف عمده و حساس متمرکز شویم.



#### تقسیم نکردن انرژی

۷

انسان از ظرفیت و انرژی محدودی برخوردار است. استفاده مؤثر از وقت، به تقسیم درست انرژی بستگی دارد. بسیاری از افراد، در ساعات آغازین صبح، چنان انرژی مصرف می‌کنند که انرژی جایگزین نیز نمی‌تواند آنها را برای فعالیت‌های بعدی آماده سازد. بنابراین، ساعات باقی مانده شبانه‌روشان، تحت تاثیر این خستگی مفرط و طاقت فرسا تلف می‌شود.

۷. در پایان روز، از احساس مثبت بودن سرشار گردند.

۸. زمان را ذخیره سازند.

برنامه، بذرفرصت‌هاست و زمان، فصل بهار. هر که در بهار، بذرنیشانند، درو را تجربه نخواهد کرد. باز هم تاکید می‌کنیم که «برنامه‌ریزی، یعنی نجات دادن و ذخیره‌سازی زمان».

پردازند.

۴. هماهنگ عمل کنند.

۵. آمادگی‌شان برای انجام کارها روز به روز بهتر شود.

۶. در رویارویی با بحران‌ها و حوادث نامنظره، خرسندی و تسلط داشته باشند.

راز موفقیت بسیاری از افراد موفق، استفاده بهینه و کارآمد از لحظات و فرصت‌های بسیار محدود زندگی است. این نوع بهره‌گیری از زمان، به آنها اجازه می‌دهد:

۱. نگرشی جامع و فراگیر داشته باشند.

۲. روشمند برنامه‌ریزی کنند.

۳. به پیشرفت حرفه‌ای و شخصی خویش

پورسمان +

نشریه فرهنگی  
اجتماعی و دانشجویی  
شماره سوم / نیمه آذر ۹۹

۱۵



لینک نرم افزار موبایلی پرسمان +

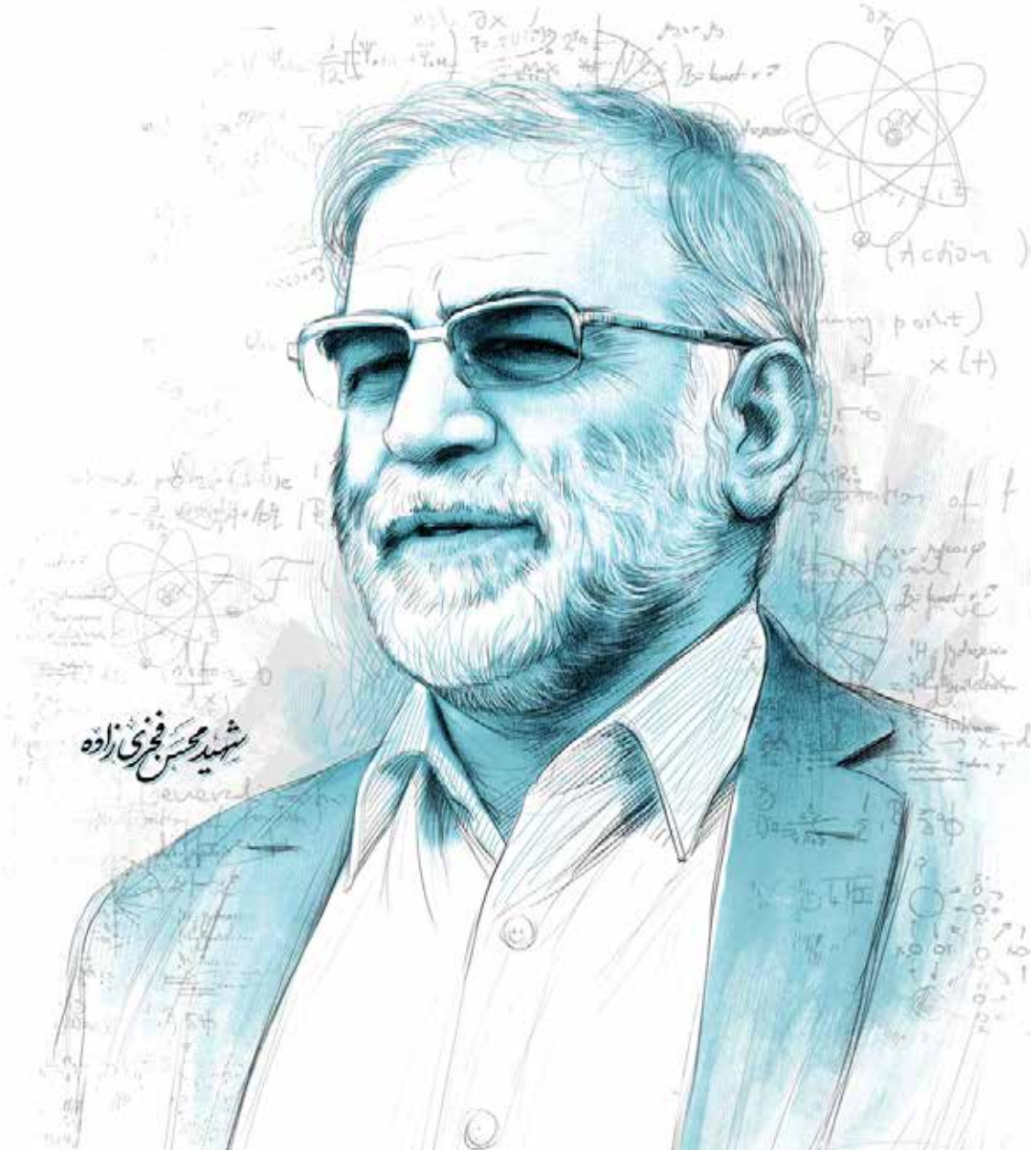
porsemanplus.ir/porseman.apk



اینستاگرام پرسمان +

@porsemanplus

برای ارتباط بیشتر



شهید محسن فخری زاده

## مقام والای شهادت پاداشش الهی تداشهرای علمی ماندگار اوست

دانشمند برجسته و ممتاز هسته‌نی و دفاعی کشور جناب آقای محسن فخری زاده به دست مزدوران جنایتکار و شقاوت پیشه به شهادت رسید. این عنصر علمی کم نظیر جان عزیز و گرانبها را به خاطر تلاشهای علمی بزرگ و ماندگار خود، در راه خدا مبذول

داشت و مقام والای شهادت، پاداش الهی اوست.

پیام رهبر انقلاب در پی ترور دانشمند هسته‌ای و دفاعی  
 شهید محسن فخری زاده

OKHAMELIR

